

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا  
مَوْلَانَا  
أَيُّهَا الْإِمَامُ الْحَسَنُ الْمُجْتَبَى عَلَيْهِ السَّلَامُ

منبر روشمند

ميلاد امام حسن مجتبی علیه السلام

معاونت پژوهش

موسسه تخصصی خطابه امیریبیان اصفهان

فروردین ۱۴۰۱ ش



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله اجمعين

مرحوم شيخ صدوق در كتاب شريف علل الشرايع روايت زيبايي از امام رضا عليه السلام نقل مي كند كه اين روايت بسيار قابل تامل است و باب جديدي از معارف به روي افراذي كه اهل دقت هستند باز مي كند: شخصي از امام رضا عليه السلام پرسيد يابن رسول الله! چرا به پيامبر اسلام مي گويند ابوالقاسم؟ (ابوالقاسم يكي از كنيه هاي پيامبر اسلام است).

امام رضا عليه السلام ابتدا جوابي در حد فهم و درك آن شخص داد؛ فرمود: پيامبر فرزندی داشت به نام قاسم؛ از اين جهت به پيامبر ميگن ابوالقاسم. شخص سائل آدم زرنكي بود؛ عرض كرد آقا جان اگر مرا اهل مي دانيد يه مقدار بيشتتر بفرماييد! فرمود: مگر علي بن ابيطالب قاسم نيست؟ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ؛ تقسيم كننده بهشت و جهنم؛ كه هر كس ولايت او را داشته باشد اهل بهشت است و هر كسي دشمن علي بن ابيطالب باشه اهل جهنم است. عرض كرد: بله آقا. فرمود خب



وقتی علی قاسم هست پیغمبر هم ابوالقاسم هست. قاسم که علیست، در دامن پیغمبر بزرگ شده است.



امام در روایت دیگری لایه دیگری رو باز کرد. فرمود: پیغمبر اکرم وقتی که در معراج بود در اون مقامی که فقط خودش بود و خداوند متعال، گفت وگو می کرد با پروردگار عالم؛ وقتی که خطاب خدا و پیغمبر تمام شد خدا این جوری خطاب کرد "یا ابالقاسم!" اولین کسی که خطاب ابوالقاسم به پیغمبر کرد خدا بود؛ فرمود یا ابالقاسم! امض هادیا مهدیا؛ برو درحالی که هم خودت هدایت شده ای و هم دیگران را هدایت می کنی.

وقتی پیامبر از آن مقام تنزل کردند، پایین آمدند، با جبرئیل برخورد کرد؛ جبرئیل سوال کرد بین شما و خدا چی گذشت؟ پیامبر جریان را توضیح داد. بعد فرمود در پایان خدا به من خطاب ابوالقاسم کرد. جبرئیل سؤال کرد یا رسول الله از خدا پرسیدید که برای چی به شما گفت ابوالقاسم؟ بلافاصله خطاب رسید: **إِنَّمَا كُنَيْتُكَ أَبَالْقَاسِمِ لِأَنَّكَ تَقْسِمُ الرَّحْمَةَ بَيْنَ عِبَادِي**؛ به تو گفتیم ابوالقاسم چون رحمت مرا بین بندگانم تقسیم می کنی. ابوالقاسم یعنی صاحب قسمت. هر کدام

از این معانی که تو روایات هست همش درست هست و هرکدام اشاره به یک شانی از شئون و کمالی از کمالات و مأموریتی از مأموریت‌های پیامبر دارد.



این روایت و روایات متعدد دیگری از این سنخ روایت نشان می‌دهد اسامی و القاب پیامبر و اهل بیت علیهم السلام بی حساب نیست. اسامی و القاب معصومین، چون از طرف خداوند متعال انتخاب شده، هرکدام اشاره به کمالی از کمالات و شانی از شئون و مأموریتی از مأموریت‌هایی است که آن بزرگواران تو عالم داشته‌اند و دارند. فرق می‌کنه با اسم‌هایی که ماها داریم.


اینکه مثلا خداوند متعال نام فاطمه را برای حضرت زهرا سلام الله علیها انتخاب کرده است به این دلیل است که مأموریت حضرت زهرا سلام الله علیها تو این عالم فاطمه بودن است. و همینطور سایر اهل بیت علیهم السلام.

مرحوم محدث نوری (استاد شیخ عباس قمی) از علمای بزرگ قرن معاصر است. ایشان کتاب بسیار گرانبسنگ و ارزشمندی دارد به نام "النجم الثاقب". یعنی ستاره ی درخشان. اسم این کتاب عربی است

اما به زبان فارسی نوشته است. این محدث عظیم الشان که یک حدیث شناس خبره است معارف زیادی راجع به امام زمان علیه السلام در این کتاب جمع آوری کرده است. از جمله ۱۸۰ اسم و لقب برای امام زمان در این کتاب ذکر کرده است که هر کدام از این اسامی و القاب بابی است برای معرفت به امام زمان؛ مثلاً چرا به امام زمان می‌گن صاحب الزمان؟ چرا گفته میشه منتظر؟ برا چی به ایشان میگن منتظر؟ چرا میگن بقیة الله؟ چرا گفته میشه صاحب الامر؟... اگر شخصی در پی جواب هریک از این چراها باشد، معرفت جدیدی نسبت به امام زمان علیه السلام پیدا می‌کند. زیرا این اسامی از طرف خداوند متعال گذاشته شده و بی حساب نیست. ان شالله در فرصت های دیگر و مناسبت های دیگر و جلسات مبسوط توضیح کامل خواهیم داد.

وجود مقدس امام مجتبی علیه السلام نیز از این قاعده مستثنی نیستند و تک تک القاب و کنیه های ایشان از شانی از شئون این امام همام پرده برمیدارد.





اسم مبارکشان حسن هست. این اسم هم مثل سایر القاب و اسامی اهل بیت علیهم السلام از طرف خدا گذاشته شد؛ وقتی امام به دنیا آمد، امام مجتبی علیه السلام رو به دست امیرالمؤمنین برای اسم‌گذاری دادند. امیرالمؤمنین نیز قنداقه امام را روی دستان مبارک پیامبر اسلام گذاشت و عرض کرد یا رسول الله شما برای این نوزاد اسم انتخاب کنید. و پیامبر اسلام نامی که خداوند متعال برای این کودک انتخاب کرده بود به زبان جاری کرد: نام مبارک حسن.

حسن یعنی کسی که سرتاسر حسن و زیبایی است؛ کسی که هم ظاهرش حسن هست؛ (امام مجتبی علیه السلام ظاهرشون خیلی زیبا بود). هم ظاهرش حسن هست و هم روح و باطنش حسن هست و پر از زیبایی‌هاست؛ پر از فضائل، پر از کمالات؛ سر تا پا حسن. بعضی‌ها ظاهرشون زیباست اما باطن قشنگی ندارند. به چنین افرادی حسن گفته نمی‌شود.

یکی از مهمترین صفات امام مجتبی علیه السلام نیز صفت کریم است؛ کریم آل طه.

کریم به معنی بخشنده نیست! به شخص بخشنده به عربی گفته می شود جواد؛ کریم یعنی بزرگوار؛ کسی که کرامت روح دارد، زیبایی و لطافت و عظمت روح دارد.

کریم یعنی بزرگوار؛ نه صرفاً بزرگ!

بعضی از آدم‌ها بزرگ هستند ولی بزرگوار نیستند. فرق است بین بزرگی و بزرگواری. آدم‌های بزرگ آدم‌هایی هستند که همت‌های بزرگی دارند، اراده‌های بلندی دارند، انسانهای بسیار پرتلاشی هستند با اراده‌های پولادین؛ یک شخص می‌تواند بزرگ باشد، همت بلندی داشته باشد، اراده بزرگی داشته باشد، اما یک جنایت‌کار بزرگ باشد! هر بزرگی بزرگوار نیست!

مثلاً حجاج ابن یوسف ثقفی انسان بزرگی بود؛ اما در قساوت و جنایت! وقتی حجاج از طرف عبدالملک حاکم عراق شد، «ابن قتیبه دینوری» ورود او را به «بصره» چنین توصیف می‌کند: حجاج همراه دو هزار نفر از سپاهیان شام و طرفداران آنان و چهارهزار نفر از نیروهای متفرقه، به سمت بصره حرکت کرد. هنگام ورود به بصره، دو هزار نفر از آنان را همراه برد و تصمیم گرفت روز جمعه هنگام



نماز وارد شهر شود. او به همراهانش دستور داد مسجد را محاصره کنند و در کنار هر یک از درهای مسجد که بالغ بر هیجده در بود، صد نفر بایستند و شمشیرهایشان را زیر لباس پنهان کنند. آنگاه به آنان گفت: به محض آنکه در داخل مسجد سروصدا بلند شد، هر کس خواست از مسجد بیرون برود، کاری کنید که سر بریده‌اش جلوتر از تنش بیرون رود! ماموران در کنار درها مستقر شدند و به انتظار ایستادند. حجاج همراه دویست نفر مسلح که صد نفرشان پیشاپیش وی، و صد نفر دیگر پشت سر او حرکت می‌کردند و شمشیرها را زیر لباس مخفی ساخته بود وارد مسجد شد در حالی که خود او نیز شمشیرش را زیر لباس مخفی ساخته بود. حجاج به آنان گفت: وقتی وارد مسجد شدیم، من برای مردم سخنانی خواهم کرد و آنها مرا سنگباران خواهند ساخت، وقتی که دیدید من عمامه را از سرم برداشتم و بر زانوهایم گذاشتم، شمشیر را از نیام بکشید و آنها را از دم تیغ بگذرانید! با این نقشه، وقتی که موقع نماز رسید، او بر فراز منبر نشست و طی سخنانی گفت: «... امیر المومنین (عبدالملک) مرا به حکمرانی شهر شما و تقسیم بیت المال در میان شما منصوب کرده است، و به من دستور داده است که به داد

مظلومان برسّم و ظالمان را کیفر دهم، نیکوکاران را تقدیر و بدکاران را مجازات کنم... خلیفه وقتی مرا به این سمت منصوب کرد، دو شمشیر به من داد: یکی شمشیر رحمت، و دیگری شمشیر عذاب و کیفر. شمشیر رحمت در راه از دستم افتاد، اما شمشیر عذاب اینک در دست من است!...» مردم حجاج را از پای منبر سنگباران کردند. در این هنگام عمامه را از سرش برداشت و روی زانو گذاشت. ماموران وی بیدرنگ به جان مردم افتادند. مردم که وضع را چنین دیدند، به بیرون مسجد هجوم بردند، اما هر کس گام از در مسجد بیرون گذاشت، سر از بدنش جدا شد بدین ترتیب فراریها را مجبور به بازگشت به درون مسجد کردند و در آنجا آنها را کشتند به طوری که جوی خون تا درب مسجد و بازار سرازیر گردید! «مسعودی»، مورخ مشهور می‌نویسد: حجاج بیست سال فرمانروایی کرد و تعداد کسانی که در این مدت با شمشیر دژخیمان وی یا زیر شکنجه جان سپردند، صد و بیست هزار نفر بود! و تازه این عده غیر از کسانی بودند که ضمن جنگ با حجاج به دست نیروهای او کشته شدند. هنگام مرگ حجاج، در زندان مشهور وی (که از شنیدن نام آن لرزه

<sup>۱</sup> الامامه والسیاسه، الطبیعه الثالثه، قاهره، مطبعه مصطفی البابی الحلبی، ش ۱۳۸۲ هـ، ج ۲، ص ۳۲

بر اندامها می افتاد) پنجاه هزار مرد، و سی هزار زن زندانی بودند که شانزده هزار نفر آنها عریان و بی لباس بودند! حجاج زنان و مردان را یک جا زندانی می کرد و زندانهای وی بدون سقف بود از اینرو زندانیان از گرمای تابستان و سرما و باران زمستان در امان نبودند. بنابراین نقل برخی دیگر از مورخان تعداد کسانی که توسط حجاج کشته شدند، بالغ بر ۱۳۰ هزار نفر می شد!<sup>۲</sup> در تاریخ نوشتند که وقتی فرد بی گناهی در مقابلش گردن می زدند، اونم به طرز خیلی فجیع و وحشیانه، قاه قاه می خندید و تازه اشتهاش باز می شد می گفت الان برا من غذا بیارید! وقتی می دید کسی داره تو خون خودش دست و پا میزنه، قهقهه میزد!

چنین فردی انسان فوق العاده ای است! آدم عادی نیست! فوق عادی است! فوق العاده است! آدمی است که آدم بزرگی است اما جنایت کار بزرگی است. و امثال اینها در طول تاریخ کم نبوده اند.

<sup>۲</sup> طبری، ۱۹۷۱، ج ۶، ص ۳۸۱ و ۳۸۲



بعضی انسان ها شهوتران بزرگی هستند! بعضیا اختلاسگر بزرگی هستند! بعضیا زورمدار بزرگی هستند. اما هیچ یک از اینها بزرگوار نیستند. هر بزرگی بزرگوار نیست.

اجازه بدید پنج نمونه از بزرگواری های امام مجتبی علیه السلام را تقدیم شما عزیزان کنم:

نمونه اول: امام مجتبی علیه السلام باغی در اطراف مدینه داشتند. کارگری هم استخدام کرده بودند که در باغ کار می کرد. یک روز هرچه در زدند و خادم را صدا زدند خادم در را باز نکرد. هوا هم به شدت گرم بود، امام مدت زیادی منتظر ماندند تا خادم بالاخره در را باز کرد. فرمود شما داخل بودی و نیومدی در باز کنی؟! عرض کرد بله خوابیده بودم تازه بیدار شدم حال نداشتم که زود بیام! ترسی هم از شما نداشتم! می دونستم شما آقایید کاری بهم ندارید! امام مجتبی دستان مبارکشان سمت آسمان بلند کردند عرضه داشتند خدایا شکر که رعبی در دل بندگانت ندارم و بندگانت ترسی از بنده ندارند. به خادم هم فرمود مژده خوبی به من دادی! بعد امام پول قابل توجهی به خادم داد فرمود با این پول برو یک باغ بخر و

برای خودت باغبانی کن! افتاد روی پای امام! با تعجب پرسید من خطا کرده‌ام شما بجای توبیخ کردن و جریمه کردن به بنده اینهمه لطف می کنید؟! این یعنی کریم بودن و بزرگواری امام مجتبی علیه السلام.

نمونه دوم: امام مجتبی علیه السلام از یه جایی رد می شدند. دیدند برده‌ای دارد غذا می خورد؛ یه لقمه خودش می خوره یه لقمه هم جلوی سگی که کنارش ایستاده بود و گرسنه بود می انداخت. امام از این حرکت عبد خیلی خوشش اومد؛ پرسید برای چی این کار را انجام میدی؟! عرض کرد آقا خجالت می کشم یه موجود دارای روح، نزد من باشه من غذا بخورم و او گرسنه باشه! امام آنقدر خوشحال شد که بلافاصله این غلام را از اربابش خریداری کرد و در راه خدا آزاد کرد؛ و پولی بهش داد که بتواند زندگی تشکیل بدهد و روی پای خود بایستد.

نمونه سوم: این روایت را مرحوم مجلسی در جلد دوم بحارالانوار نقل کرده است: یکی از همسایگان امام مجتبی علیه السلام یهودی بود؛ از چاه فاضلاب منزلش آب نشست کرده بود به دیوار منزل امام؛ مدتی

گذشت، یک بار همسر آن یهودی برای انجام کاری اومد منزل امام؛ دید طرف دیواری که متصل به منزلشان بود نم کشیده است. متوجه شد که آب از منزلشان نشت می‌کند به منزل امام. شوهرش را در جریان گذاشت، شوهرش اومد از امام عذرخواهی کرد. امام فرمود نه چیزی نیست هیچ اشکالی نداره. مرد یهودی پرسید چرا ما را در جریان نگذاشتید تا مشکل را برطرف کنیم؟ فرمود چیز مهمی نیست؛ امرنی جدی رسول‌الله باکرام الجار؛ جدم رسول خدا به من امر کرده است که به همسایگانم نیکی کنم. تعبیر روایت اینه: فاسلم الیهودی؛ مرد یهودی مسلمان شد! و این درس بزرگی برای ما متدینین هست که با اخلاق خوب و برخورد امام حسنی پیروان سایر ادیان و مذاهب را جذب تشیع کنیم. نه اینکه مثل شیعه انگلیسی در طبل تفرقه بکوبیم و به مقدسات سایر ادیان و مذاهب توهین کنیم.

نمونه چهارم: مردی خدمت امام حسن علیه السلام رسید و با گفتن دو بیت شعر، اظهار فقر و پریشانی کرد:



لَمْ يَبْقَ لِي شَيْءٌ حَتَّى يُبَاعَ بِدِرْهَمٍ؛ هر چه داشته‌ام، فروخته و خرج کرده‌ام و دیگر هیچ متاعی برایم باقی نمانده است تا آن را به درهمی بفروشم و برای زندگی‌ام هزینه کنم.

يَكْفِيكَ مَنْظَرُ حَالَتِي عَنْ مَخْبَرِي؛ چه‌راه به‌روشنی گویای این حال پریشانم است.

إِلَّا بَقَايَا مَاءٍ وَجَهٍ صُنْتُهُ؛ تنها چیزی را که برای خود نگه‌داشته‌ام و آن را نفروخته‌ام، اندکی آبرو است که تصمیم گرفتم آن را نفروشم؛ أَلَّا يُبَاعَ فَقَدْ وَجَدْتُكَ مُشْتَرِي. اما احساس کردم شما خریدار آبرو هستید. آمده‌ام آن اندک آبرو را به شما بفروشم.

حضرت امام حسن علیه السلام خازن خود را طلبید و فرمود: چه مقدار مال نزد توست؟ عرض کرد: دوازده هزار درهم. فرمود: آن را به این مرد فقیر ده که من خجالت می‌کشم. خازن عرض کرد: دیگر چیزی برای خودتان باقی نمی‌ماند! امام فرمود: تو آن را به این مرد فقیر ده و حسن ظن به خدا داشته باش. خداوند تدارک می‌کند. سپس حضرت آن مرد را طلبید و عذرخواهی کرد و فرمود: ما حق

تو را ندادیم!!! اما به قدر آنچه بود، دادیم و این دو بیت را در جواب دو بیت وی فرمود:



عَاجَلَتْنَا فَاَتَاكَ وَابِلٌ بِرَّنَا طَلًّا. ای مرد عرب! ما را به عجله واداشتی! از این رو، به جای گرم‌های درشت ما، نرمه‌های آن بر تو بارید. خیلی عجیبه امام ۱۲ هزار درهم معادل ۱۲۰۰ مثقال طلا به فقیر داده، بعد میفرماید فقط نمی از باران شدید کرم ما به تو رسید!!!

و لو أمهلتني لم تُمطر؛ اگر به ما مهلت می‌دادی، از ابر کرم ما این‌گونه بر تو نمی‌بارید.

فَخَذِ الْقَلِيلَ وَ كُنْ كَأَنَّكَ لَمْ تَبِعْ مَا صُنَّتَهُ وَ كَأَنَّنا لَمْ نَشْتَرِ؛ حال، این مقدار کم را بگیر و آبرویت نیز مال خودت. چنان فرض کن که آن آبروی خود را که نگه داشته بودی، به ما نفروخته‌ای و ما نیز این‌نگار چیزی نخریده‌ایم؛ (یعنی شتر دیدی ندیدی!) چرا که این مال (۱۲ هزار درهم)، بهای آبروی تو نیست.<sup>۳</sup>

<sup>۳</sup> مجتبی قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال، تهران: کتاب‌فروشی اسلامیة، ۱۳۳۸، ذیل بیان فضایل و مکارم اخلاق امام حسن

خوشا بحال کسانی که وقتی می خواهند از دیگران دستگیری کنند،  
اولا بخل نمی ورزند و در حد توان خود کمک می کنند؛ مثل امام  
مجتبی علیه السلام که به این شخص ۱۲ هزار درهم کمک کرد. ثانيا  
آبروداری می کنند. مثل امام مجتبی علیه السلام.

نمونه پنجم: روزی مردی از شام که تحت تأثیر تبلیغات بنی امیه  
قرار گرفته بود، در کوچه های مدینه به حضرت رسید و بدون تأمل،  
شروع به دشنام دادن و ناسزا گفتن به حضرت کرد. حضرت سکوت  
کرده، تا خوب عقده هایش خالی شد، سپس فرمودند: «من فکر می  
کنم تو در این شهر غریب باشی و امر بر تو مشتبه شده؛ اگر منزل  
نداری، منزل ما متعلق به تو است، اگر بدهکاری من قبول می کنم  
که بدهی تو را بدهم، اگر گرسنه ای تو را سیر می کنم». چنان  
حضرت با او برخورد کردند که اصلا در فکرش خطور نمی کرد. چنان  
مجذوب شد که گفت: یابن رسول الله اگر قبل از این ملاقات به من  
می گفتند، بدترین افراد زیر این آسمان کیست؟ تو را و پدرت را  
معرفی می کردم؛ ولی الان به عنوان نیک ترین افراد معرفی می  
کنم، او چنان شیفته اخلاق آن حضرت شد که تا در مدینه بود، در

منزل حضرت و سر سفره آن حضرت بود. و از شیعیان مخلص کریم اهل بیت شد.<sup>۴</sup>



حاج آقا از کرامت ها و بزرگواری های امام مجتبی علیه السلام که می شنویم خیلی خوبه و احساس شور و شغف فوق العاده ای به ما دست می دهد. اما چکار کنیم ما هم قدمی در راه کرامت برداریم و در این ایام و لیالی ولادت امام مجتبی علیه السلام رنگ و بوی امام پیدا کنیم؟

آفرین به دقت شما! جواب این مطلب در یکی از روایات بسیار زیبا و نورانی امیرالمومنین علیه السلام آمده است: الکریم اذا وعد وفی.<sup>۵</sup> شخص کریم وقتی وعده می دهد به وعده ی خود وفا می کند. طبق این روایت نورانی، یکی از مهمترین نشانه های شخص کریم، وفای به عهد اوست. شخص کریم مخصوصا به عهدی که با امام زمان خود بسته است وفا می کند. امام زمانی که خود معدن کرامت و بزرگواری است. عزیزان حواسمان هست که یک امام حسنی هم در زمان ما

<sup>۴</sup> کشف الغمّة فی معرفة الأئمّة (ط - القدیمة)، اربلی، علی بن عیسی، محقق / مصحح: رسولی محلاتی، هاشم، بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱ قمری، چاپ: اول، ج ۱، ص ۵۶۱، (الثامن فی کرمة و جوده و صلاته)

<sup>۵</sup> غررالحکم ص ۱۵۲۸



هست که همان کرامت و بزرگواری امام مجتبی علیه السلام را دارد؟! امام زمان من و شما که از نسل امام مجتبی علیه السلام است دقیقا مثل جد بزرگوارش (جد مادری) کریم است. فقط به یکی از کرامت های این بزرگوار اشاره میکنم:

مرحوم سید عبدالکریم محمودی پیرمرد کفاش معاصری بود که در تهران زندگی می کرد. اکثر علمای اهل معنی معتقد بودند که حضرت بقیه الله ارواحنا فداه گاهی به مغازه کوچک کفاشی او تشریف می بردند و با او می نشستند و هم صحبت می شدند. لذا بعضی از آن ها به امید آنکه زمان تشریف فرمایی حضرت ولی عصر را درک کنند، ساعت ها در مغازه او می نشستند و انتظار ملاقات حضرت را می کشیدند و شاید بعضی ها هم بالاخره به خدمتش مشرف می شدند. مرحوم سید عبد الکریم اهل دنیا نبود، حتی خانه مسکونی نداشت و تنها راه درآمدش کفاشی و پینه دوزی بود. یکی از تجار محترم تهران که بسیار مورد وثوق علماء بزرگ و مراجع تقلید بود نقل می کرد که مرحوم سید عبدالکریم در منزل یکی از اهالی تهران مستاجر بود؛ وقت اجاره اش سر آمده بود و صاحب خانه به او ده روز مهلت داده بود که منزل را تخلیه کند. روز دهم در عین

اینکه نتوانسته بود خانه دیگری را اجاره کند منزل را طبق وعده ای که به صاحب خانه داده بود، تخلیه کرده و وسایل منزل را کنار کوچه گذاشته بود و نمی دانست که چه باید کرد. در همین سرگردانی به خدمت امام عصر ارواحنا فداه مشرف می شود؛ در حالی که حضرت به او می فرماید: " ناراحت نباش، اجدادمان مصیبت های زیادی کشیده اند." سید عبدالکریم می گوید: آقا جان درست است؛ اما هیچ یک از آن ها مبتلا به ذلت اجاره نشینی نشده بودند! حضرت ولی عصر ارواحنا فداه تبسمی می کنند و می فرمایند: " درست است؛ ما ترتیب کارها را داده ایم. من میروم پس از چند دقیقه ی دیگر مسأله حل می شود." آن تاجر تهرانی که قضیه را نقل می کرد در اینجا اضافه کرد و گفت: که شب قبل من حضرت ولی عصر(عج) را در خواب دیدم. ایشان به من فرمودند ((فردا صبح فلان منزل را به نام سید عبدالکریم می خری و در فلان ساعت او در فلان کوچه نشسته؛ می روی و کلید منزل را به او می دهی)). من از خواب بیدار شدم؛ ساعت ۸ صبح به سراغ آن منزل رفتم؛ جالب اینجاست که صاحب آن خانه هم گفت: من خیلی بدهکاری داشتم؛ دیشب به امام زمان (عج) متوسل شدم که این

خانه زودتر به فروش برسد تا من قرضم را بدهم. لذا بدون معطلی من خانه را خریدم و کلیدش را گرفتم. وقتی خدمت مرحوم سید عبدالکریم رسیدم هنوز تازه حضرت بقیه الله علیه السلام از آن کوچه تشریف برده بودند و بوی عطر؛ فضای آن کوچه را پر کرده بود.<sup>۶</sup>

و با هزاران تاسف باید اقرار کنیم که این امام کریم مثل جد بزرگوارش امام مجتبی علیه السلام و بلکه بیشتر از ایشان مظلوم هستند. اگر امام حسن علیه السلام به مدت ۱۰ سال حق ایشان غصب شد، امام حسن زمان ما ۱۱۸۳ سال است که حقشان غصب شده است. اجازه ندهیم غربت و مظلومیت امام از این بیشتر شود. قدمی برداریم برای ظهور امام.

کلید ظهور امام دست من و شماست. امام در نامه ای که خطاب به شیخ مفید نوشتند کلید ظهور را معرفی کرده اند: لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَقَقَّهْمُ اللَّهُ لِبِطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَ لَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا؛<sup>۷</sup>

<sup>۶</sup> ملاقات با امام زمان (عج) صفحه ۱۱۵

<sup>۷</sup> الإحتجاج على أهل اللجاج / ج ۲ / ص ۴۷۹



اگر شیعیان ما - که خداوند آنها را به طاعت و بندگی خویش موفق بدارد - در وفای به عهد و پیمانی که بر گردنشان است اتحاد و اتفاق می‌داشتند و عهد و پیمان را محترم می‌شمردند، سعادت دیدار ما به تأخیر نمی‌افتاد و زودتر به سعادت دیدار ما نائل می‌شدند. و این تعبیر همان تعبیر روایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که از نشانه های شخص کریم را وفای به عهد می‌داند.

و اگر می‌خواهیم در وفای به عهد با امام زمان علیه‌السلام موفق باشیم، قدم اول این است که اگر قولی به همسرمان یا فرزندانمان یا رفیقمان یا همسایه یا شریکمان دادیم مراقب باشیم حتماً به قولمان عمل کنیم. و اساساً انسان خوش قولی باشیم. تمرین کنیم با مردم خوش قول باشیم تا با امامان بد قولی نکنیم.

پیشنهاد میکنم همیشه دفترچه یادداشتی به همراه داشته باشید و قرارهای خود با ذکر تاریخ دقیق در دفترچه ثبت کنید. از نرم افزارهای موجود هم می‌توانید استفاده کنید و روی موبایل خود نصب کنید تا قرارهای شما را برایتان یادآوری کند.



الحمد لله رب العالمين



خدایا ما را از کسانی قرار بده که در یاری امام زمان علیه السلام در هیچ فعالیتی کوتاهی نمی کنند.

موسسه خطابه امیر بیان اصفهان

